

کنکاشی در دموکراسی و مشارکت سیاسی

حسین جوادی*

مربی گروه علوم سیاسی دانشگاه علوم انتظامی

(تاریخ دریافت: ۱۵/۹/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۵/۱۲/۹)

چکیده:

هدف این مقاله بررسی و ارائه اندیشه‌ها و تفکرات بانیان و طراحان و تئوریسین‌های «دموکراسی» و تجربه تلاشگران آن در جوامع به خصوص غربی است. نگارنده با استفاده از نظریات متفاوت و گاهی متضاد در عرصه مشارکت و انتخابات و دموکراسی سعی کرده ضمن خودداری از نفی ارزش دموکراسی علیرغم عدم موفقیت آن در غرب که در اقرارات مطروحه و متن و مباحث مقاله ملاحظه می‌شود نوعی از دموکراسی شرقی را راه‌گشای تحقق آن معرفی نماید، که تحت عنوان مردم سالاری دینی مورد توجه خاص دولت و ملت ایران قرار گرفته است. در ادامه این تلاش به جامعه و اجتماع و نظریات مختلف در مورد احزاب و مشارکت و اشکالات مطروحه از زبان غربی‌ها پرداخته و این امید را مطرح می‌سازد که جامعه اسلامی ایران با انجام سالی یک انتخابات در جهت کسب تجربیات خود و نیل بسوی کمال در این راستا قرار گرفته است. به خصوص اینکه در عقاید و افکار ایرانیان انگیزه بسیار قوی حاکم است که آنها را به راحتی وادار و ترغیب می‌کند تا از اغراض و منافع خود به نفع دیگران بگذرند و به نتایج سالم حاصل از دموکراسی چشم بدوزند و خدا را جانشین همه آنها بدانند.

واژگان کلیدی:

دموکراسی (مردم سالاری) - مشارکت سیاسی - انتخابات - آزادی - جامعه - اجتماع

مقدمه

دموکراسی و مشارکت امروزه مورد ادعا و مسئله مهم همه کشورهای شرقی و غربی علیرغم بینش‌های بسیار متفاوت آنها شده است. چه کسانی را باید مردم پنداشت و اکثریت و اقلیت آنها چگونه تعیین می‌گردد؟ آیا تفکر و بینش‌های والا و کمال‌گرای شرقی‌پذیرای اصول و روش‌های دموکراسی غربی می‌باشد؟ و چه زمانی امور سیاسی می‌تواند از منابع دینی بهره بگیرند؟ و بالاخره نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌خواهد با رعایت همه جنبه‌های دموکراتیک که خود را به شدت نیازمند و مدافع آن می‌داند به تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک خود که برگرفته از اسلامیت جمهوری اسلامی است دست پیداکنند؟ و شعار مردم‌سالاری دینی را با بهره‌گیری از روش‌های دموکراسی غیرمستقیم یا نیمه‌مستقیم یعنی از طریق انتخاب نمایندگان محقق بسازد برای یک چنین هدفی وجود احزاب سیاسی نقش حیاتی دارند تا بتوانند اراده مردم را سازمان داده و مجرائی برای برقراری ارتباط عملی هر چه بیشتر بین آنها باشند. اما در حال حاضر نه احزاب شایسته چنین اهدافی و نه مردمی حزب‌گرا وجود دارند که پیرو آنها باشند. محافل سیاسی چندنفره‌ای که امروزه خود را متولی تکالیف حزبی معرفی می‌کنند در حقیقت محافل خلق‌الساعه‌ای هستند که فقط در زمان شروع و برگزاری انتخابات ظاهر می‌شوند و بعد از پایان آن خاموشی می‌گیرند، و هیچ فعالیتی از آنها در جامعه دیده نمی‌شود.

هدف

در کشوری مثل ایران اگر مجلسی از شرایط کامل انتخاب بهترین‌های جامعه و کارآفرین آنها برای خدمت برخوردار نشود، مسلماً نهادهای بوجود آورنده نظام‌های زندگی جامعه و مدیریت آن فرصت نمی‌یابند که به درستی شکل بگیرند و در حل مسائل و مشکلات جامعه به صورت سیستماتیک اثر بگذارند. این زنجیره به صورت یک پروسه ناقص بر همه امور جامعه سایه افکنده و بخصوص آرمان‌های والای ارزشی جامعه را مورد غفلت قرار داده و به سرنوشت نامعلوم می‌سپارد لذا یافتن مکانیسم‌هایی لازم است که تحقق اندیشه‌ها و آرمان‌های جامعه را میسر گرداند و مانع انحرافات بشود، فرصت‌طلبی‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی را مهار کرده و با استفاده از صحیح‌ترین رفتار دموکراتیک و آزاد مردم‌سالارانه که بدون تردید حاصل ارزش‌های والای دینی آنهاست موانع را برطرف کرده و سعادت آنها را تأمین نماید.

- یافته‌های ما از تاریخ دموکراسی و رفتار متناقض غربی‌ها نشان می‌دهد که آنها به شدت با رفتارها و باورهای غیردموکراتیک ادعای دموکراتیک بودن داشته‌اند، و رفتار آنها هرگز به مردم‌سالاری واقعی منجر نشده است. این مطالعه به روش مروری و با بررسی‌های کتابخانه‌ای

و برخورد انتقادی به مقالات و نظریات ارائه شده و با مشاهده حضوری آنچه که غربی‌ها دمکراتیک می‌دانند به پرسشهای زیر می‌پردازد:

- آیا اصولاً غربی‌ها می‌توانند و یا می‌توانستند ادعای خود را در مورد دموکراسی محقق گردانند؟

- آیا غربی‌ها برای دموکراسی خواهی نیاز به اصلاح مبانی فکری و عقیدتی خود ندارند؟
- آیا اصلاً بشر غربی با برداشت ناقص و ضعیفی که از انسان دارد می‌تواند ویژگی‌های فداکارانه را در «خود» تقویت کرده و منافع دیگران و جامعه را بر منافع خود ترجیح دهد.
در پاسخ به این سؤالات در این مقاله سعی می‌شود که ضمن عنوان ویژگی‌های مختلف دموکراسی غربی و نقد آن به کنکاش جدید در موضوع و جوانب آن پرداخته و مشکلات و مسائل و ضعف‌های آنها را در حد مقدور مطرح ساخته و در قالب محدود این مقاله به سؤالات مطروحه جواب مناسب بدهد.

علیرغم همه نقدهائی که بر دموکراسی غربی مطرح است نگارنده سعی ندارد مخاطبان خود را از پیامدهای نیکویی دموکراسی حقیقی مأیوس گرداند بلکه برعکس اعتقاد دارد که ملت ایران به جهت داشتن فرهنگ و تمدن بزرگ ایرانی و اسلامی ملتی است که در طول حدود ۳۰ سال اخیر با تکرار مشارکت عظیم خود در سالی یک انتخابات و حفظ جهت و آرمان‌های ارزشی در پی آن هستند که از طریق مردم سالاری دینی این اهداف را محقق گردانند و انتظار دارند که:

۱- پژوهشگران با تلاش خود روش‌ها و راه‌های صحیح رسیدن به آرمان‌های این ملت را دریابند.

۲- انسان‌ها و مدیران مؤمن و کارآ و توانای خدمتگزار در همه عرصه‌ها حضور یابند و مانع انحرافات بشوند.

۳- مکانیسم‌های صحیح و سالم رسیدن به اهداف و آرمان‌ها شناخته شده، تجربه‌گردند و روندی به دست آید که موفقیت‌ها را تضمین نماید.

تعاریف دموکراسی و نقش مردم در آن

در آغاز می‌توانیم تعریف‌ها و توضیحات گوناگون از دموکراسی Democracy را مرور کنیم.

- دموکراسی از ریشه یونانی در معنای «مردم» و «قدرت» گرفته شده، به حکومت توسط مردم اطلاق می‌شود. و در برگیرنده نظامی سیاسی است که با این نوع حکومت تطابق دارد (بیرو، ص ۸۴ و ۸۵).

- دموکراسی رژیم‌سیاسی و فلسفه اجتماعی است که بیش از هر رژیم یا فلسفه، گوناگونی عقاید را می‌پذیرد و در آن دست به دست شدن قدرت سیاسی از راه‌های مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد و هدف آن تأمین حداقل رفاه برای همگان است (عالم، ص ۲۹۶).

- اساس دموکراسی و پادزهر توتالیتاریسم، همین باور به کثرت حقیقت و تنوع اخلاق است. شالوده کثرت‌گرایی سیاست همین کثرت‌گرایی اخلاقی است و شالوده انواع حکومت‌های مطلق مذهبی باور متقن به احکام الهی ابدی و ازلی (میلانی، تجدد و تجددستیزی در ایران، ص ۲۹۶).

- در دولت‌های جدید که وسعت و جمعیت زیاد دارند دموکراسی غیرمستقیم یا دموکراسی نمایندگی به اجرا گذاشته می‌شود (همان، ص ۳۰۰).

شایان گفتن است که در دموکراسی نمایندگی، احزاب نقش حیاتی دارند. زیرا اراده مردم را سازمان می‌دهند و در میان حکومت‌شوندگان به صورت مجرای ارتباطی عمل می‌کنند. به همین دلیل گفته‌اند که دموکراسی نمایندگی و احزاب سیاسی دوقلو هستند (همان، ص ۳۰۱-۳۰۰).

- دموکراسی را در یونان باستان این طور می‌دانستند که: «کلیه شهروندان در یک مجلس عام جمع شوند. حقوق سیاسی برابر داشته باشند.» در این دموکراسی «مفاهیم شهروندی و آزادی و حاکمیت مردم و برابری حقوق مفاهیمی بودند که با یکدیگر پیوستگی داشتند. در این بینش منشأ و مصدر قدرت را مردم و آزادی دانسته‌اند. به این نوع آزادی می‌گفتند آزادی مبتنی بر مشارکت» (دوبنوا، ص ۵۹).

- در آن زمان شعار آزادی فراوان بر زبان‌ها افتاد و گفته شد که «آزادی مردم اساس آزادی‌های دیگر» است و طرفداران آزادی سعی می‌کردند که منافع عامه را بر مصالح شخصی خود ترجیح دهند. و برابری حقوق شامل منزلت شهروندی و از وسایل مورد استفاده سیاستگذاران بوده است. گریگور اشتراسر می‌نویسد: «ما طرفدار دموکراسی هستیم تا زمانی که به نفع ماست» (بروخنر، ص ۱۰۳). و تافلر ادعا می‌کند که «برای بازسازی دموکراسی در قالب‌های موج سوئی باید (بپذیریم) که تعارض در جامعه نه تنها ضروری بلکه تاحدودی مطلوب نیز هست (تافلر، ص ۱۲۳). دموکراسی مترادف لیبرالیسم نیست، بلکه شکلی از حکومت است که براساس تنفیذ قدرت سیاسی به عنوان حاکمیت مردم مطرح می‌شود. لیبرالیسم غربی نوعی ایدئولوژی است، و غرض از آن محدود کردن هرگونه قدرت سیاسی در رژیم مبتنی بر حاکمیت مردم است و نماینده‌های انتخابی مأمورند که اراده ملت را بیان کنند (نه اینکه آن را تجسم بخشند).

در این معنا، دموکراسی غربی نه حکومت اکثریت است و نه حکمرانی عده‌ای از مردم بلکه اصل مورد ادعای آن برخورداری مردم از حقوق سیاسی خود است. مردم براساس حکم

شهروندی برابری و حق شرکت در امور عمومی جامعه و حکومت را دارند، که به اکثریت مجوز تصمیم‌گیری در مسائل را می‌دهد. (همان)

«چه کسانی را باید «مردم» پنداشت و «اکثریت» آنها یعنی چه؟ به نظر می‌رسد که مفهوم «اکثریت» روشن و دقیق‌تر از «مردم» باشد و به معنی بیش از نیم است (مک‌لین، ص ۲۱۹).

- غربی‌ها در مورد صلاحیت عام و خاص به مفاهیم متمایزی اشاره می‌کنند و می‌نویسند اگر مردم اطلاعات لازم را داشته باشند کاملاً این صلاحیت را دارند که درخصوص دولت و چگونگی اداره امور حکم کنند. ارسطو می‌گوید، فردفرد مردم ممکن است نالایق و اشتباه کار باشند، اما جمع مردم به هر حال از حیث نیروی جسمی و عقلی و قوت تمیز بر فرد برتری دارند (میلانی، تجدد و تجدد ستیزی، ص ۲۹۷).

اقدام دانشمندان منجر به حکومت تکنوکرات‌ها می‌شود، بنا به اعتقاد آنها ایدئولوژی‌های سیاسی رو به زوال می‌گذارند حکومت تکنوکرات‌ها نیز با اصل حاکمیت مردم تعارض پیدا می‌کند (همان).

- شهروندان در دموکراسی حقوق سیاسی برابر دارند. این برابری به جهت شهروندی است. یعنی نه یک آدم بلکه یک شهروند یک رأی دارد و رأی او با رأی دیگری برابر است (همان).

- مفهوم اصلی دموکراسی نه در تعداد شرکت‌کنندگان و نه در مراجعه به آراء عمومی و نه در انتخابات و نه در نمایندگانی است که انتخاب می‌شوند. بلکه مفهوم اصلی دموکراسی مشارکت است. یعنی مشارکت ملت در سرنوشت خود و مشارکت خود یک قالب سیاسی است که در آن هر شهروند حق دارد خصوصاً از طریق تعیین حکام و امکان مخالفت و موافقت با آنها در امور عامه شرکت نماید.

با این حساب دموکراسی را نه نهادهای دموکراتیک بلکه مشارکت مردم در این نهادها دموکراتیک می‌کند و حداکثر دموکراسی مترادف می‌شود با حداکثر آزادی و شرکت و نه با حداکثر برابری. لذا مقصود از دموکراسی حداکثر مشارکت است.

- اکثریت به معنی اراده عمومی و حاکمیت در علم نیست و مفهوم اکثریت نباید جانشین وحدت آرای مردم بشود. بلکه راهی و چاره‌ای است به عنوان یک تکنیک که تكثر عقاید را امری مشروع دانسته است. اما تكثر عقاید موجب تكثر نظام‌های ارزشی می‌گردد که این امر با تعریف ملت ناسازگار می‌شود لذا حداکثر این است که مقید به تأمین خیر عامه باشد (همان).

- در دموکراسی‌های موردنظر لیبرال‌ها آدم‌های متعدد برگزیده مردم می‌شوند که برخلاف حکومت‌های استبدادی فردی یک نوع حکومت جمعی را به وجود می‌آورند که این‌گونه تحول موجب نابودی و در شرف نابودی قرار گرفتن آرمان‌های دموکراسی می‌شود و احزاب

در آن به صورت نهادهای دموکراتیک عمل نمی‌کنند. بلکه به ثروت و رقابت‌های کج و معوج و فساد روی می‌آورند. در نظام انتخاباتی مبتنی بر اکثریت میزان میل و رغبت رأی‌دهنده به حساب نمی‌آید بلکه اطلاعات و اخباری که به مردم داده می‌شود، موجب می‌گردد که رأی‌دهنده نتواند آزادانه انتخاب کند. همگون کردن عمدی و یک‌سویه برنامه‌ها توسط کاندیداها موجب می‌شود که قوه تمیز مردم دقیق عمل نکند. بدین ترتیب فعالیت سیاسی صرفاً امری بی‌حاصل می‌شود و رأی دادن به نوعی فریب و توهم تبدیل می‌شود و نتیجه ادامه و تکرار آن بی‌اعتنایی مردم و لاقیدی آن به امور سیاسی شده و با امر مشارکت منافات پیدا می‌کند، به همین علت با دموکراسی در تضاد می‌افتد.

- دموکراسی نباید در رأی دادن مردم خلاصه شود، شهروند بودن هم نباید به عمل رأی دادن ختم شود. لازمه مشارکت وجود روش‌های سیاسی برای بهره‌برداری بیشتر و دائمی از تمام امکاناتی است که موجب پیوند مردم به حاکمان باشد. بنیاد دموکراسی را باید از طرق حرکت‌های محلی و... گسترش داد، باید مشارکت مردم را در شهرها، روستاها، بخش‌ها و استان‌ها به صورت‌های مختلف برانگیخت، و باید بیان نظر و عمل مشارکت مردم را افزایش داد.

بدین ترتیب انتخابات فقط درآمدی بر مشارکت است نه اصل و تمام مشارکت مردم در امور. دموکراسی‌های لیبرال و توده‌ای هر دو در واقع به نوعی استبداد در تعاریف غلط از آزادی و برابری مردم تکیه دارند در صورتی که یک دموکراسی همبسته و مداوم با ایجاد رفتارهای متنوع مشارکتی به جوهر دموکراسی راستین (مشارکت عامه) نزدیک می‌شود. چنین دموکراسی تنها می‌تواند در حول محور و مفهوم برادری و اخوت تأمین گردد و بدین دلیل شاید بتوان مشارکت واقعی مردم را در تحقق آرمان‌های اسلامی و دینی محقق گردانید.

- دموکراسی باید احساس تعلق مردم به یک واحد یعنی یک ملت را تقویت کند و در واقع قدرت مردم، قدرت جماعت به هم پیوسته‌ای باشد که تاریخ بدان‌ها شکل و هویت بخشیده است. این مردم باید به طور دائم در ارتباط ارگانیک با هم باشند و همانا در بیان آرمان‌ها با هم برادرانه و مؤمنانه عمل کنند و با وجود تفاوت سلیقه‌ها متفرق نگردند.

اینگونه رفتار می‌تواند مردم‌سالاری دینی را که در کشور ما مطرح شده محقق گرداند (همان). مسلماً در یک چنین شرایطی و برای چنین مردمی این نظر گاندی صدق می‌کند که نظیر تورو معتقد بود که «بهترین حکومت آن، است که کمتر حکومت کند» (مارتین لپست، ص ۱۱۳۰).

جامعه، اجتماع و مشارکت

افراد در اجتماع با وجود عوامل متحدکننده و وحدت‌آفرین به طور جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند و روابط انسانی بیشتر بر رقابت و منافع شخصی و کارآیی افراد و تخصص‌ها و سازگار با نوع شهرنشینی شکل می‌گیرد. افراد و جامعه با وجود عوامل جداکننده و نفاق‌آور به صورت متحد با هم زندگی می‌کنند و تمام اراده‌ها و اعمال انسان از وحدت فی‌نفسه جبری و ضروری و یا فطری سرچشمه می‌گیرند که از پابرجایی بیشتری برخوردار می‌باشد و گاهی نیز جامعه براساس روابط خویشاوندی وحدت مکانی و محیطی و روابط دوستی و علائق و ترحم به وجود می‌آید. به عنوان نمونه تاریخی می‌توان گفت که جامعه اروپایی دوران انتقالی از جامعه به اجتماع را پشت سر گذاشته و انقلابات فکری و صنعتی اروپا به عنوان عامل عمده آن عمل کرده است. این فرآیند را توئینس چنین توصیف می‌کند:

- الف - نخست تغییر از وضعیت روابط مبتنی بر تعاون و همکاری جمعی به وضعیت فردگرایانه و عقلانی آغاز می‌گردد. (از اجتماع تا جامعه بخش ۲ همشهری ۷۶۸/۱۱)
- ب - تغییر از موقعیت تفویضی (Ascribed - Status) به موقعیت اکتسابی و تحصیلی (Achieved Status) شکل می‌گیرد.
- ج - زوال تدریجی ارزش‌های اخلاقی و معنوی و توجه به ارزش‌های دنیوی و عقلانی حاصل می‌شود.
- توئینس ارتباط را محور قرار داده و بین جامعه و اجتماع مقایسه زیر را به وجود می‌آورد.

ارتباطها در جوامع معنوی (لفظ آلمانی Gemeinschaft)

- ۱- اراده ارگانیک: حرکتها نه در خدمت فرد بلکه در خدمت وحدت و مصالح جمع و غایت‌های آن صورت می‌گیرد که می‌تواند در صورت ایجاد ذوب روانی یعنی fusion-Metal بین اعضاء به وفاق اجتماعی یا اجماع منجر گردد.
- ۲- ارتباط عمقی: این ارتباط تنها منشعب از شرایط ظاهری نیست بلکه انسان‌ها یکدیگر را می‌شناسند و واکنش‌های یکدیگر را حدس می‌زنند و از این طریق به نوعی سکینه و آرامش روانی در برخورد با دیگران می‌رسند. در این جامعه شرایط ایثار (Abnegation) برقرار است.
- ۳- امتداد تاریخی ارتباط: در جوامع معنوی انتزاع فرد از خانواده صورت نگرفته و افراد گذشته و تاریخ زندگی همدیگر را می‌شناسند. در آنها با تراکم انسان‌ها مواجه نیستیم. حیات روستایی تا حدودی بدان نزدیک است. کوچکی ابعاد جامعه، غنای جهات کیفی و جلوگیری از تنهایی و بی‌خبری‌ها از یکدیگر تمامیت ارتباط را به وجود آورده که برخوردار است از هاله روانی (Halo effect) یعنی انسان‌ها از زوایای روانی هم خبر دارند.

ارتباط در جوامع صوری (Gesellschaft - لفظ آلمانی)

- اراده‌اندیشیدن که در آن هر اقدام انسان تأییدی از عقل‌گرایی، مصلحت‌اندیشی و مطلوبیت‌گرایی، فرد منفک از جامعه و غیرفعال و غیرکارآست.

- این ارتباطها سطحی و فضایی و مرفولوژیک بوده و شرایط مغایر ایشار و دیگرخواهی دارد. انسان‌ها زوایای روانی همدیگر را نمی‌شناسند. هویت‌هایشان ناشناخته است، نام و سوابق نامشخص دارند، و نسبت به هم مرموزند و شهرهای بزرگ مأمّن جنایتکاران می‌شود. در چنین شرایطی انسان منزلت ناشناخته دارد. هر آن باید خود را بشناساند. در شهرهای بزرگ تراکم انسان‌ها بیش از همه تعیین‌کننده است. عدم شناخت متقابل انسان‌ها از هم، پیدایش روابط صوری، قراردادی و سطحی منجر به تنهایی انسان می‌شود و آدم‌ها نسبت به هم شبه متحرک جلوه می‌کنند.

نظرها در مورد احزاب و مشارکت

در ماده ۴ قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه نقش حزب چنین تعریف شده که «احزاب و گروه‌های سیاسی در بیان آرای عمومی شرکت می‌کنند، آزادانه شکل می‌گیرند و به اصل حاکمیت ملی و نظام دموکراسی احترام می‌گذارند» (نقیب زاده، ص ۹ و ۱۰).

از نقطه نظر تحلیل‌های کلاسیک نقش احزاب را به مشارکت مردم در انتخابات محدود می‌دانند و عملکرد احزاب را به سه مقوله منحصر می‌کنند:

۱- شکل دادن به افکار عمومی

۲- دستچین کردن نامزدهای انتخاباتی

۳- سازمان دادن انتخاب شدگان

در بررسی‌های جدید و با طرح رفتارگرایی و عملکردگرایی از این موضوعات فراتر می‌روند، و معایبی را نیز مطرح می‌سازند. از جمله اینکه «هیچگاه فرد نمی‌تواند حزبی را پیدا کند که برنامه آن تجسم تمامی آرمان‌های او باشد.» «به علاوه، هیچ تضمینی وجود ندارد که حزب پس از پیروزی به برنامه‌های اعلام شده عمل کند.»

«به قول ماکس وبر: هرچه شعارهای حزب دور و درازتر باشد فاصله آن با واقع‌بینی و اختلاف حرف و عمل بیشتر است.»

«مواردی پیش می‌آید که جامعه به دو گرایش کلی مثل چپ و راست تقسیم می‌شود در چنین حالتی فرد علی‌رغم میل خود حق انتخاب خود را محدود به گزینش این دو می‌بیند.»

«حزب: از یک طرف اعضای عادی را در جریان امور می‌گذارد و از طرف دیگر کارآمدترین آنها را برای ورود به هیئت رهبری و در دست گرفتن امور از طریق آموزش‌های سیاسی ویژه آماده می‌سازد.»

«اکثر قریب به اتفاق نامزدهای نمایندگی جمهوری و ریاست جمهوری و...دسته‌بندی شدگان احزاب‌اند»

«مردم به چهره‌های منفرد، ناآشنا و بعضاً بدگمان می‌شوند.» «لکن این شیوه در معرفی نامزدها و اعمال نفوذ احزاب نیز با دموکراسی محض فاصله زیادی دارد. زیرا راه را برای نوعی نظام اُلیگارشسی و حکومت نخبگان حزبی باز می‌کند» (همان، ص ۱۰).

به این موارد تحلیل و اشکالات جدید اضافه می‌شود. از جمله این که حزب نیز مانند سایر سازمان‌های سیاسی و اجتماعی با محیط خود در رابطه است و تحت تأثیر عمیق فرهنگ و ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد. این اوامر حتی در نحوه کار و ایفای نقش حزب و ساختار آن اثر می‌گذارد. علت گرایش احزاب جهان سوم به مداخله در امور غیرمربوطه به حزب و یا سوءاستفاده از قدرت را حاصل از همین تأثیر می‌دانند.

«سیستم سیاسی برای ماندگاری ناگزیر از توجه به (اجتماعی کردن سیاست) است چرا که هرچه مشارکت مردم وسیع‌تر باشد ثبات رژیم بیشتر خواهد بود. حزب یکی از مهم‌ترین وسایلی است که می‌تواند به این الزام پاسخ دهد. زیرا کانال مناسبی است که از طریق آن فرد با کلیت جامعه پیوند می‌خورد و از قرار گرفتن در مقابل جامعه می‌پرهیزد. هر وقت این‌گونه کانال‌های مشروع و علنی بسته شده، جامعه با مشکل تروریسم، بی‌حسی اجتماعی، بدبینی و یأس روبرو گردیده است» (همان، ص ۱۱).

«حتی احزاب مخالف نیز به نحوی در تحکیم و حفظ سیستم سیاسی مشارکت دارند مردم از آن طریق صدای خود را به گوش مسئولان می‌رسانند و سپس خوشحال از زدن فریادهای خود آرام و خرسند به خانه‌های خویش می‌روند و نظام جامعه را مواجه با شورش و یا دسیسه‌ها و رفتارهای براندازی نمی‌کنند. (سوپاپ اطمینان) (همان، ص ۱۱)

«در جوامع غربی زندگی سیاسی در وجود احزاب خلاصه می‌شود و هر کشور دیگری که بخواهد قدم در راه توسعه و پیشرفت سیاسی (به این سبک) بگذارد، ناگزیر از پذیرش نقش تعیین کننده احزاب خواهد بود، زیرا مشارکت مردم از یک طرف و حفظ روابط بین حاکمان و حکومت شوندگان و در نتیجه حفظ و تداوم سلیقه از طرف دیگر، موقوف به فعالیت صحیح و آزادانه احزاب است» (همان، ص ۱۱).

و این نوع احزاب احزابی هستند با اصالت و با مشروعیت که پایگاه وسیع اجتماعی دارند و به ایفای نقش ضروری مانند نقش اندام در پیکر موجود زنده می‌پردازند.

بدین ترتیب این مبحث را با جمله از الکسی دوتوکویل تمام می‌کنیم که گفت «احزاب اجزای منحوس ولی لاینفک نظام دموکراسی هستند» (همان، ص ۱۱).

ارزیابی دموکراسی غربی

بدین ترتیب، رکن اساسی دموکراسی‌های غربی را انتخابات تشکیل می‌دهد. آنها از طریق انتخابات نظر اکثریت را مشخص و حکومت گران را تعیین، سیاست کلی کشور و گرایش‌های آن را تبیین نموده و بالاخره از دولتی سلب مسئولیت می‌کنند و یا به آن اعتبار و مشروعیت می‌دهند اما واقعی بودن نتیجه انتخابات برای انعکاس اراده واقعی مردم مطلب همیشگی و مورد بحث می‌باشد و عواملی نظیر گول خوردن و اغفال شدن، محدود بودن حق انتخاب بین کاندیداهای محدود و معین و با خودداری قشری از مردم از شرکت در انتخابات، بی‌سوادی و یا کم سوادی بخشی از مردم و تکیه آنها به رأی دیگران و یا رأی دادن تحت نفوذ و فشار و یا اوتوریت خاص تأثیر شایعات و عوامل کذب و تخریب رقبای هم‌دیگر مساوی نبودن و نابرابری امکانات تبلیغ بین کاندیداهای، تأثیر جلوه و آرایش ظاهری کاندیداهای و ارتباط قومی و فامیلی بین انتخاب شونده و انتخاب‌کننده، برابری رأی فرد با فرد دیگر بدون توجه به قدرت تشخیص و علم و سواد و برخی عوامل دیگر اثر می‌گذارند تا شایستگی کاندیدای ممتاز از نظر انتخاب‌کننده‌گان را پوشیده و ناشناخته نگه دارند. «نتیجه قانون اکثریت این می‌شود که قدرت به آدم‌های فاقد صلاحیت داده شود...» (بنواب، ص ۳۹) ایراد مهم وارده بر دموکراسی غربی در این است که «اکثریت رأی دهندگان دعوت می‌شوند تا در باب مسائلی که از آن سررشته ندارند اظهار نظر کنند.»

رنه گنون و برتران دو ژوونل و توکویل هر کدام اشکالی بر قانون اکثریت گرفته و در مقابل آن مبحث «صلاحیت» و علم و اطلاع را پیش کشیده‌اند و برخی دیگر مثل ماکس وبر ممیزه دانشمند از سیاستمداران را مطرح می‌کنند. آلن دوبنوا آدم سیاسی را آدم تصمیم‌گیرنده معرفی می‌کند که مردان واجد صلاحیت و تکنسین‌ها را جمع می‌کنند. ایشان سعی می‌کنند عمل سیاسی را با علم و صلاحیت علمی ارتباط بدهند و اشاره می‌کنند که روزگار ما افسون‌زده اصحاب فنون، «یعنی تکنوکرات‌ها شده و آنها نیز سیاستمداران را وابسته کسانی می‌کنند که کار بلدند بدین ترتیب آنها نیز موجب خلع حاکمیت از مردم می‌شوند، و «خود مفهوم سیاست و کشورداری هم دود می‌شود و به هوا می‌رود.»

او در ادامه می‌نویسد که «تخصص در یک حوزه معین علمی به هیچ وجه صلاحیت کلی برای متخصص ایجاد نمی‌کند که بتواند در زمینه مورد نظر سیاستی را طرح ریزی کند» (همان، ص ۴۰)

نتیجه این که اداره امور انسان‌ها اداره امور اشیاء نیست که طبق نظر تکنوکرات‌ها بشود ایدئولوژی را کنار گذاشت.

«سیاست به تعریفی، هنر انتخاب کردن است و در دموکراسی، مجوز «انتخابات» این است که «با عمل رأی دادن» صالحان و برتران و تواناترین جامعه شناسایی و معرفی گردند: فرانچیسکو نیتی گرایش مردم را به مشارکت چنین بیان می‌دارد:

«مردم، عامی و میان مایه هستند اما دوست ندارند امورشان را آدم‌های کم‌مایه اداره کنند. مردم می‌خواهند کار به دست کسانی باشد که دلایل قانع‌کننده‌ای برای احترام و تمجیدشان وجود دارد، انتخاب‌کننده اگر هم ترسو باشد، دل و جرأت را دوست دارد و اگر از سیاست بی‌خبر است، می‌تواند سیاست دلخواه خود را تشخیص دهد» (همان، ص ۴۰).

و ارسطو در مورد دانش و فضیلت مردم می‌نویسد:

«توده یا سواد اعظم از افراد ساخته شده است و افراد را جدا جدا که نگاه کنیم شایستگی چندانی ندارند. اما اگر همین افراد جمع آیند، برتر از کسانی می‌شوند که لیاقتی در چپته دارند. پس این‌گونه فضیلت، فضیلت فردی نیست بلکه فضیلتی است که در حالت جمع ظاهر می‌شود». (ارسطو، بخش سوم)

اینجا نقش دین ظاهر می‌شود، کلودریور می‌نویسد: «امر سیاسی تنها هنگامی از منابع دینی بهره می‌برد که آنها را برای خود مفید ارزیابی کند و قادر به این استفاده باشد. اعتراض [دین و...] علیه یک دیکتاتور تنها زمانی انجام می‌گیرد که نخبگان در قدرت به‌گونه‌ای آشکار فقط از یک دین حمایت کنند» (انسان‌شناسی سیاسی، ص ۲۵۵).

اما آلن دو بنوا فراتر رفته می‌نویسد: وجود نخبگان در دموکراسی نه تنها نقض این نظام نیست بلکه یکی از نگهدارنده‌های اساسی آن به شمار می‌آید. یک جامعه دموکراتیک زمانی نیرومند می‌شود و حکمرانان آن زمانی به منزله یک دولت مردم دوست کار خود را پیش می‌برند که اقلیت‌های مسئول و شایسته اعتماد، زندگی خود را وقف اینکار بکنند... دموکراسی را می‌توان به عنوان حکومت انتخابی چند نفر آدم تعریف کرد» (همان، ص ۴۶).

جان استوارت میل از این هم فراتر رفته، می‌نویسد: «حسن دموکراسی در این است که مشارکت گسترده سیاسی را تشویق می‌کند که این، به سهم خود با پرورش توانائی‌های اخلاقی و دماغی مردم زندگیشان را غنی می‌سازد (بال، ترنس، ایدئولوژی‌های سیاسی، ص ۱۳۰).

پرسش دوبنوا این است که آیا اصل اکثریت و مفهوم دموکراسی مترادف هستند؟ و جواب می‌دهد که «این نکته به هیچ وجه محرز نیست مفهوم اساسی دموکراسی این نیست که اکثریت تصمیم بگیرد. بنیاد حقیقی مشروعیت و حقانیت دموکراسی در این است که مردم، خود فرمانروایان خود را برگزینند. به عبارت دیگر، این مردمند که حاکمیت دارند نه تعداد اکثریت

و اقلیت. قاعده اکثریت یک تکنیک است... خاصیت اکثریت این است که به ما می‌گوید چه چیزی از جهت سیاسی مناسب است تا آن را اختیار کنیم... بهترین دلیل بر این که اکثریت متولی حقیقت نیست همین حقی است که برای اقلیت قائل می‌شود. اگر حقیقت صرفاً در میان اهل اکثریت پیدا می‌شد، اقلیت می‌بایستی خود را کنار می‌کشید و از میان می‌رفت و در این صورت اکثریت آراء جانشین اقلیت آراء می‌شد. این اشتباه را همیشه همه مرتکب شده‌اند، چه راستی‌ها، چه چپی‌ها. مگر سوسیالیست‌های فرانسه در ۱۹۸۲ نمی‌گفتند که رقبای آنها از جهت حقوقی خطاکارند و در اشتباه، زیرا از جهت سیاسی در اقلیت قرار دارند» (همان، ص ۴۷).

دموکراسی غرب در بوته نقدها

- آیا دموکراسی هرگز وجود داشته است؟ دانستن آن آسان نیست، چرا که، در میزان تطبیق عمل دموکراتیک مسئولان سیاسی با تئوری و کمال مطلوب دموکراسی تفاوت وجود دارد. آیا برای سنجش دموکراسی معیار قضاوتی وجود دارد؟ باید گفت قضا و قدر و اتفاق و تصادف، در اعمال انسان به طور غیرقابل پیش‌بینی اثر می‌گذارند، و پیش آمد دورافتادگی و انحراف از طرح و اجرای دموکراسی به طور معمول پیش می‌آید. در نتیجه سرخوردگی و یأس در افکار عمومی در اثر موارد بالا و یا علل دیگر به وجود می‌آید. اما گذشته از این موردهای خاص، مخالفان دموکراسی آن را در واقع ریاکاری و دورویی با مردم می‌دانند و نظر می‌دهند برقراری آن به‌طور واقعی امکان ندارد زیرا کمال مطلوب (ایده‌آل) دموکراسی در جریان عمل سیاسی از میان می‌رود. برای اینکه از اینگونه مخالفت‌ها آگاهی گسترده‌ای داشته باشیم، هر چند در یک مقاله غریب است چنین کرد، می‌توان نظریات مخالفان را به‌کوتاهی آورد.

- مارکسیست‌ها دموکراسی مورد نظر لیبرال‌ها را (صوری) می‌دانند و دموکراسی اقتصادی خود را جانشین می‌کنند و واقعی می‌نامند.

به گفته ژرژ سورن، سندیکاپیست فرانسه دموکراسی صوری یا دموکراسی لیبرال از جهت سیاسی سلطه بورژوازی را تقویت می‌کند او می‌گوید: دموکراسی بورژوازی نوعی انحطاط است که غرایز ویرانگر انسان راهبر آن می‌باشد. به جای مشارکت در تولیدات مادی، ذهن خواب‌آلود بورژواها بیشتر به تأمل و موشکافی در فن مال‌اندوزی و خطر کردن در راه ثروت جویی می‌پردازد. اینان دنبال بهره‌جویی کامل از اقبال غیرمنتظره، و نعمت‌های غیرمترقب‌اند مسکن محبوب آنها شهرهای بزرگ است، که در آن آدم‌ها مثل سایه از پهلوی هم رد می‌شوند.

- ارسطو حکومت‌های موجود در زمان خود را فقط دو شکل الیگارشسی و یا دموکراسی می‌دانست و می‌گفت فرم‌های دیگر حکومت نسخه بدل ایندو و یا صورت‌های منحرف آنهایند.

- دموکراسی غربی جدید در واقع حکومت چند نفر آدم است که مردم آنها را انتخاب کرده‌اند (سیاسی اقتصادی ۷۶-۷۵، ص ۲۴).

به نظر رابرت دال و جووانی سارتوری مردم به منتخبین خود وکالت می‌دهند که «تصمیمات» آنها را واقعیت ببخشند. وکلا به سهم خود - وظایف و مأموریت‌های محول را به همکاران خود، به کارمندان و «کارشناسان» و خلاصه به کسانی که فعالیتشان ربط چندانی به امر وکالت ندارد، ارجاع می‌کنند (بنوا، ب، ص ۲۴).

- قدرت سیاسی در حکم یک قدرت میان قدرت‌های گوناگون دیگر است، مسئولانی در تصمیم‌گیری‌ها مداخله می‌کنند که منتخب مردم نیستند.

مسئولان اقتصادی، تشکیلات فرهنگی، سازمان‌های پولی و مالی، رسانه‌های گروهی، کارمندان یا بوروکراسی، شخصیت‌های محلی همه و همه قدرتی را به کار می‌برند که مردم به آنها واگذار نکرده‌اند.

روبرت میخلز معتقد بود احزاب به طرز عمل می‌کنند که کاملاً دموکراتیک نیست.

- احزاب هم سازمان‌هایی هستند و هر سازمانی الزاماً سلسله مراتب دارد و لذا تحت تأثیر یک گروه سیاستمدار حرفه‌ای، احزاب نیز به سوی الیگارشسی کشیده می‌شوند. یعنی امور آنها را چند نفری اداره می‌کنند. و بنابراین هر حزبی یک هسته الیگارشیک دارد و او با چنین برداشتی «قانون آهنین الیگارشسی» را مطرح کرد. میخلز گفت در جامعه دموکراتیک، دموکراسی، در ساخت و تشکیلات حکومتی مستقر نیست، بلکه در روابط متقابل اعمال (رفتارها) دیده می‌شود (یعنی مهم این نیست که در احزاب عده معدودی زمام امور را در دست داشته باشند مهم آن است که مسابقه میان احزاب در محیطی واقعاً آزاد انجام گیرد (همان).

به نظر می‌رسد، دموکراسی به نوعی زائده رقابت اقتصادی در نظر لیبرال‌ها تبدیل شده است، که از لحاظ سیاسی حزبها پیش می‌برند هدف احزاب دسترسی به قدرت و ماندن در آن است، همه آنها مدعی دفاع از منافع عامه‌اند، اما در واقع هریک از آنها مدافع اقتدار خود می‌باشند و در درجه اول به توسعه و گسترش حوزه نفوذ و افزایش تعداد اعضا و تیول انحصاری خود می‌اندیشند. برای مثال، کار مجالس ملی مشورتی در آمریکا این است که برای معرفی نامزد ریاست جمهوری مبارزات مربوط به توسعه نفوذ و مذاکرات پشت پرده چانه زدن‌های مخفیانه و بند و بست‌های اقرار نکردنی را به سامان برسانند. در این کشور انتخاب ریاست جمهوری از طرف مردم به جهت فضائل شخصی کانیدیدا نیست، بلکه به لحاظ

خصوصیاتی است که به وی نسبت می‌دهند و حیثیت و اعتباری که حزب معرفی‌کننده وی دارد. نتیجه اینکه مردم حزب را به ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند نه شخص نامزد ریاست جمهوری را، در نظر داشته باشیم که رهبرهای احزاب خود الزاماً منتخب مردم نیستند وقتی نامزدی را برای تصدی ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند نامزد ناگزیر است از خط فکری و جهان‌بینی رهبران احزاب و گروه‌هایی که به آنها وابسته است پیروی تام و تمام کند. در این میان حزب کوچک‌ترین تعهدی ندارد که قول و قرارها و نظرات شخص نامزد شده را رعایت نماید. انتخاب شدن نامزد را حزب تقبل کرده و همین حزب بسیار خوب می‌داند که اگر حمایت خود را از وی بگیرد مانع انتخاب مجدد او خواهد شد. برای مثال دیگر می‌توان به یک دولت مدعی دموکراسی توجه کرد. در انگلستان مجال است نامزد انتخاباتی بدون اینکه از طرف حزبی معرفی گردد نماینده مجلس شود. از طرفی نماینده عضو حزب اکثریت نمی‌تواند در مجلس انگلیس مخالف دولت رأی بدهد در نتیجه مذاکرات مجلس بیشتر به امور تشریفاتی شباهت دارد.

بنابراین می‌توان گفت دموکراسی امروز وسیله‌ای شده است برای نمایندگان تا قدرت فردی خود را از طرق آرای مردم مشروعیت بخشند. مردم از طریق نمایندگان منتخب خود بر خود حکومت نمی‌کنند. مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند اما نمایندگان مردم را بنابر خواست خودشان اداره می‌کنند. چنانکه ملاحظه می‌شود در غرب مدعیان دموکراسی خود گرفتار دستاوردهای دموکراسی خود شده‌اند و سؤال می‌کنند پس کی و کیل کیست؟ بدین ترتیب مفهوم وکالت و نمایندگی دچار بحران شده است و مسلماً این بحران توسط خود غربی‌ها قابل حل نخواهد بود.

به گفته روسو ملت انگلیس فکر می‌کند آزاد است ولی اشتباه می‌کند. ملت انگلیس فقط در موقع انتخاب کردن اعضای پارلمان آزاد است. در خلال این لحظات آزادی، مردم انگلیس طوری از آزادی بهره می‌گیرند که آن را از دست می‌دهند. و به گفته توکویل در رژیم‌های مبتنی بر انتخاب نماینده، شهروندان (ظاهراً) یک لحظه از حالت انقیاد و وابستگی درمی‌آیند تا در پایان نماینده خود را انتخاب کنند، اما این نماینده است که مردم را به انتخاب کردن خود وادار می‌سازد. (همان، ص ۲۵)

اصل این است که نامزدی می‌خواهد انتخاب شود تا افکار شخصی خود را از قوه به فعل درآورد. اما واقع این است که نامزدها فقط می‌خواهند انتخاب شوند. به همین جهت است که اغلب ترجیح می‌دهند با تظاهر به هفکری، رأی دیگران را به دست آورند، ترجیح می‌دهند با تظاهر به همفکری انتخاب شوند تا اینکه با تأکید بر عقاید شخصی در انتخابات شکست بخورند.

اینگونه رفتارها از لحاظ اصول دموکراسی در واقع اقدامی است در جهت منحرف کردن قدرت سیاسی از مجرای درست و غضب کردن حاکمیت ملی به نفع یک دار و دسته، و انتخابات هم در واقع نوعی تشریفات است برای مشروعیت بخشیدن و به تخت نشاندن نمایندگان به وسیله انتخاب کنندگان. عواملی هم که نمایندگان را مجبور کند به عهد خود وفا کنند بسیار محدود است، زیرا نمایندگان همیشه می‌توانند برای عمل خود موضوع تحول اوضاع و احوال و فساد و عوامل خارجی را پیش بکشند. در عین حال این خطر هم هست که به علت نقض عهد مجدداً انتخاب نشوند.

با نزدیک شدن انتخابات جدید نمایندگان فعالیت‌ها و اقدامات مردم‌فریبانه خود را تشدید می‌کنند و به توجیهات اعمال و یا بی‌عملی گذشته خود می‌پردازند (همان، ص ۲۶).

مشکل دیگری که مکانیسم انتخابات را کج و معوج و دگرگون می‌کند چیزی است که به آن «رأی مصلحتی» می‌گویند (یعنی با وجود آنکه رأی دهنده می‌خواهد به (الف) رأی دهد، اما چون از (ب) نفرت دارد، پس به (پ) رأی می‌دهد تا (ب) پیروز نشود) و بنابراین گاهی این گونه رأی دادن عقیده واقعی شهروندان را به طور صریح منعکس نمی‌کند. اصولاً «چه چیزی باید مطرح شود، حذف فقر و بدبختی یا تضمین آزادی لیبرالی سیاسی و حقوقی مدنی که چندان به کار مردم فقیر نمی‌آید؟» (آمارتیا سن، توسعه و آزادی، ص ۱۷۴)

«محرک مردم در امر رأی دادن، انگیزه‌های غیرعقلی و گاهی یکسره بی‌معنی است. اگر همه از رأی دادن امتناع می‌کردند تصمیمات را سیاسیون می‌گرفتند بدون این که احدی در این تصمیمات تأثیری بگذارد یک تصمیم سیاسی اگرچه حاصل جمع کلیه آرای افراد است ولی به هر صورت تصمیم، تصمیم جمعی است و به این اعتبار برای همه لازم‌الاجرا است. حتی برای کسانی که عقیده خلاف را در موقع رأی دادن اظهار کرده‌اند.» (همان، ص ۲۷)

همه می‌دانند که در دموکراسی‌های لیبرال پول جزء توشه و بار و بنه مقدماتی هر نامزد انتخاباتی است.

نامزدها ثروتمند باشند یا از پول دیگران استفاده کنند، بطور قطع صاحب ثروت باشند (این مورد عام است و چه بتوانند مال دیگران را برای پیروزی خود به کار گیرند، بدون تکیه گاه و امکانات مالی به هیچ وجه نمی‌توانند انتخاب شوند، و به علت هزینه فراوان تبلیغات انتخاباتی هم به میزان کمک‌های مالی زیادی نیاز است. این‌گونه اعانات مالی انتخاباتی مگر در موارد استثنایی نادرالوجود بدون توقع و چشم داشت انجام نمی‌گیرد. اعانه‌دهنده در قبال مساعدت مالی که می‌کند انتظاراتی دارد و تعهدات دقیقی از نامزدهای انتخاباتی می‌خواهد که البته روح جماعت انتخاب‌کننده و رأی دهنده از آنها بی‌خبر است.

اعانه‌دهندگان که وسیع‌ترین امکانات را در اختیار دارند منطقی‌اً آنهایی هستند که می‌توانند نیرومندترین اثرات را بر عمل سیاسی بگذارند. فقط وسایل و امکانات قدرت‌های رقیب می‌تواند آن اثرات را محدود و یا خنثی کند. به این ترتیب عملکرد درست دموکراسی از راه اصلی آن کاملاً منحرف می‌شود.

به گفته سرژ کریستف کلم «برای اینکه نامزدی با اکثریت آراء انتخاب گردد، مطمئن‌ترین راه این است که اول از طرف اکثریت ثروتمند برگزیده شود.» (همان)

- شاید بتوان مبارزه سیاسی و ستیزه‌جویی (میلیتانتیسم) را تاحدودی جانشین‌کمک مالی کرد. نامزدی که مال و منالی ندارد می‌تواند لاقلاً قریحۀ رزمجویانه آدم‌ها را بیدار کند. باز به گفته کلم «هرچه بیشتر به حریم عقاید افراطی نزدیک شویم می‌بینیم که به‌طور متوسط آدم‌ها زیاده‌تر آماده‌مایه گذاشتن از شخص خوداند، مایه گذاشتن رزمجویان و پول‌دهندگان در این راه به‌طور متوسط افراطی‌تر از گروه‌های دیگر ظاهر می‌شود» (همان).

واضح است که قدرت قاهرۀ پول با فساد و رسوایی‌های مالی همراه است. اما گاهی بعضی خود را این‌گونه تسلی می‌دهند که در دموکراسی، اقتضاحات مالی از پرده بیرون می‌افتد و این را به حساب افتخارات دموکراسی می‌گذارند و می‌گویند که خود فاش شدن این‌گونه مفاسد نشان‌دهنده این است که اطلاعات و اخبار آزادانه به گوش مردم می‌رسد. اما این ایراد هم وارد است که «تعداد رسوایی‌های مالی که فاش می‌شود، بیگمان کمتر از شماره اقتضاحاتی است که پشت پرده می‌ماند.»

متسکیو گفته است: در حکومت‌های دموکراسی زیاده‌تر از فساد باید ترسید تا در رژیم‌های سلطنتی، زیرا در دموکراسی چون قدرت کمتر متمرکز است و زیاده‌تر پراکنده تعداد مردم فاسد الزاماً بیشتر است.

فرانسوا پر و اقتصاددان فرانسوی می‌نویسد: «دموکراسی قرن نوزدهم نه تنها مانع دوز و کلک‌های طبقات ثروتمند نشده بلکه این‌گونه اعمال را تسهیل کرده است. در یک دموکراسی صوری آدم‌های پول‌دار قدرت را در تصرف دارند. دموکراسی قرن بیستم مادام که در مرحله اقتصادی سرمایه‌داری و شکل‌های بورژوازی لیبرالیسم پارلمانی در جا می‌زند، چیزی جز حرف و سخن نخواهد بود.»

- دموکراسی همیشه به عنوان حکومت متکی بر عقاید و آرای مردم تلقی شده است. انتخابات در حکم شمارش عقاید و آراء است و از راه «سونداژ» افکار عمومی شناخته می‌شود. اما خود عقاید چگونه شکل می‌گیرند؟

اگر مردم در بیان عقاید خود آزاد نباشند گفتن این که انتخابات آزاد است سخن بی‌معنایی خواهد بود. البته عده افرادی که عقایدی داشته باشند و این عقاید در چشم آنها در حکم ایمان

و یقین باشد بسیار اندک است. به معنای دقیق کلمه، اکثر مردم عقیده‌ای ندارند چیزی که دارند تأثرات حسی (انطباعات) و اندیشه‌های مبهم و متناقض و سردرگم است که مبنای آن وضع و حال روحی آنها و شوق و ذوق ناپایداری است که به تبع بروز حوادث و اثر تبلیغات و قرار گرفتن در محیط فکری خاص تغییر می‌پذیرد.

با وجود این دیکنز معتقد است «دولت باید رهنمودهای اجتماعی را بپذیرد و از حکمت‌گرایی افراد پیروی کند، زیرا بی‌نیاز از آن نیست» (امین الخولی، جهان غرب و جهانی شدن، ص ۴۹۱).

به گفته فرانسوا پرو: «در امر کشورداری به شیوه دموکراتیک یکی از مسائل اساسی، مسئله اخبار و اطلاعات است. تصمیم و انتخاب مردم تا حد زیادی بستگی به کیفیت اطلاعات آنها دارد از طرف دیگر در این نوع دموکراسی آدم فقط از طریق رسانه‌های گروهی می‌تواند خود را به دیگران بشناساند. اما اخبار و اطلاعات مطالبی نیست که بی‌طرفانه و به روش عینی تهیه شوند.

- اخبار و اطلاعات یا جهت‌گیری خاصی دارند و کج و معوج می‌شوند یا برعکس، دربرگیرنده مقادیر قابل توجهی «پیام هستند که از لحاظ ابلاغ اصل قضیه متقابلاً یک دیگر را تعدیل می‌کنند. در تمام موارد انتخاب‌کننده هیچ وقت در وضعی نیست که بتواند رأساً و مستقلاً موضعی اختیار کند. از یک طرف قدرت رسانه‌های گروهی بسیار قابل ملاحظه است و همین‌ها هستند که عقاید و افکار رأی‌دهندگان را قالب‌گیری می‌کنند و می‌سازند. و ضمناً می‌دانیم که مسئولان رسانه‌های گروهی منتخب مردم نیستند. از طرف دیگر «دستکاری» عقاید مردم از طریق روش‌هایی که در بازاریابی مورد استفاده است و نیز توسل به «جوسازی‌های تبلیغاتی چنان امکاناتی در اختیار وسایل ارتباط جمعی گذاشته که روش‌های متداول در سابق به گرد پای آنها هم نمی‌رسد. به این طریق اراده مردم را بیشتر از پیش براساس روش‌های مخصوص «عقیده تراشی» می‌کنند و تحویل مردم می‌دهند.

نشر روش‌های کشورداری به سبک دموکراسی نه تنها مانع از این نشده که تکنیک‌های «قالب کردن افکار مردم» تکمیل شود، بلکه این دو پدیده پا به پای هم پیش رفته است. و میزان شیوع آن به اندازه‌ای است که مایه شرمساری است. تبلیغات (پروپاگاندا) و بازاریابی جای انتشارات را گرفته است.

اما هیچ حکومت استبدادی تاکنون نتوانسته است آدم‌ها را این‌طور مثل گوسفند وادار کند که همه یکسان شوند و یک قد و قواره پیدا کنند و از همه جهات برابر گردند.

- توکویل: «این نکته را کشف کرد که استبداد عقیده استبدادی است که خاص رژیم‌های دموکراتیک است و خصوصاً در آمریکا توسعه پیدا کرده است.» او گفت: «در آمریکا چیزی که

بیش از همه مرا منزجر می‌کند آزادی بی‌متهی درجه نیست انزجار من از این است که در این مملکت ممانعت از ظهور حکومت ظالم به حد کافی تضمین نشده است.»

- پادشاه قدرتی دارد که می‌تواند روی عمل افراد اثر بگذارد، اما در اراده آنها نمی‌تواند تصرفی بکند. در آمریکا اکثریت قدرتی دارد مادی و معنوی که روی عمل و اراده یکسان اثر می‌گذارد و در عین حال، هم مانع کار انجام شده می‌شود، و هم مانع اظهار رغبت به عمل. «امپراطوری اکثریت در آمریکا... این فکر را که کسی خلاف نظر اکثریت مطلبی بنویسد از اذهان بیرون می‌کند.»

- ماکیاولی معتقد بود راهنمای انسان‌ها عقل نیست، عواطف و شهوات و قوای شوقی است. در معرکه انتخاباتی قوای غیرعقلی، مردم را بر پایه طرحهایی به طرف مطالب غیراساسی می‌کشاند. خود نامزدها هم از عوامل عاطفی استفاده و سوءاستفاده می‌کنند و مطالب و مضامین بی‌معنی را به معرض تماشا می‌گذارند.

در یک گفت‌وگوی تلویزیونی، نامزدی که از لحاظ تماشاگران توفیق پیدا می‌کند که کسی نیست که مدافع درست‌ترین افکار است. برنده کسی است که با مهارت بیشترین نظرات خود را عرضه می‌کند، صورت ظاهرش دل‌پسندتر است، و زیادتر حاضر جواب است و بهترین اثر را در حواس بیننده می‌گذارد و در تلویزیون خوش سیما به نظر می‌آید. (به اصطلاح تله ژنیک نظیر فوتوژنیک است)

- انتخاب‌کنندگان به اتکای حزب معرفی‌کننده، رأی خود را به کسی می‌دهند که فقط تصویر او را دیده‌اند و نام او را شنیده‌اند. این تصور طوری نقاشی می‌شود که بتواند، جوابگوی «تقاضای انتخاب‌کننده یعنی رأی‌دهنده باشد.»

به هر حال غرض از کشورداری به معنای عالی کلمه، هدایت مردم و بازکردن افق‌های تازه جلوی چشم آنان و برانگیختن و ایجاد شوق و جنب‌وجوش سازنده و آفریننده در مردم است. می‌توان گفت که نتیجه تحولات سیاسی در دموکراسی‌های لیبرال امروز این شده که موج بی‌سابقه‌ای از بی‌اعتنایی و لافیدی و بی‌حسی نسبت به امور سیاسی به وجود آمده است. تعداد کسانی از رأی دادن امتناع می‌کنند پیوسته بیشتر می‌شود. گاهی از تعداد رأی‌دهندگان هم فراتر می‌رود (همان، ص ۲۹).

تا این جای بحث، تقریباً تمام موارد مربوط به دموکراسی را از زبان خود مدعیان و مبتکران و منتقدان آنها آوردیم. در فرصتی دیگر می‌کوشم راه کارهای عقلی و منطقی حل معضلات دموکراسی را با فرهنگ اسلامی ایران خودمان ارائه نموده و نشان بدهم که دموکراسی حقیقی بدون اسلام و مردم‌سالاری دینی امکان‌پذیر نخواهد بود و به مؤمنین اطمینان می‌دهم که نه تنها از دموکراسی نهراسند بلکه مطمئن باشند که تحقق آرمان‌های دینی بدون کشف و به دست

آوردن استنباطات صحیح از دین و دستورات آن مقدور نیست، و این امر نیازمند تبادل آزاد اندیشه‌هاست و این آزادی به حدی باید باشد که اگر راه رفته اشتباه درآمد به راحتی بتوان به اصلاح آن اقدام کرد تا جامعه در راه نیل به اسلام حقیقی دوران تکوینی و تکاملی خود را سیر کند و لحظه‌ای از آن منحرف نگردد و بتوانیم به پیشرفت و توسعه کشورمان موفق شویم و زندگی و آینده نسل‌ها را تنظیم و تضمین کنیم، یا حداقل مشکلات خود را به آیندگان منتقل نکنیم.

منابع و مأخذ

- ۱- ارسطو، (۱۳۶۴)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، چ چهارم، سپهر، تهران.
- ۲- آمارتیانس، (۱۳۸۲)، توسعه و آزادی، ترجمه حسن فشارکی، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، تهران.
- ۳- امین الخولی، اسامه، (۱۳۸۲)، جهان عرب و جهانی شدن، ترجمه عبدالهادی بروجردی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۴- بال، ترنس، دگر، (۱۳۸۲)، ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دموکراتیک، وزارت امورخارجه.
- ۵- بروکنر (بروخنر)، پیتر، سعی کن بما و دیگران جمهوری آلمان را بشناسانی، Pol, Ag81 - آلمان.
- ۶- بنوا، آلن دو (الف، ۱۳)، (۱۳۷۲) اصول دهگانه، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۸-۷۷.
- ۷- بنوا، آلن دو (ب، ۱۳)، (۱۳۷۲)، ژرف اندیشی در مفهوم دموکراسی، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۷۱-۷۲.
- ۸- بنوا، آلن دو (پ، ۱۳)، (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۶-۷۵.
- ۹- بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی.
- ۱۰- تافلر، الوین، (۱۳۸۰)، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، چ ۱۴، نشر علم تهران.
- ۱۱- تافلر، الوین و هایدی، (۱۳۷۴)، به سوی تمدن جدید در موج سوم، ترجمه محمدرضا جعفری، نشر سیمرغ.
- ۱۲- رسالت روزنامه ۷۲/۲/۱۹.
- ۱۳- ریور، کلود، (۱۳۸۲)، انسان‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- ۱۴- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۵)، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چ ۱۴.
- ۱۵- مک لین، ایان، (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، تهران، میزان.
- ۱۶- مارتین لیست، سیمور (زیرنظر)، (۱۳۸۳)، دموکراسی، دائرة المعارف الف، ترجمه خانی، کامران مرادی، نورالله، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، تهران.
- ۱۷- میلانی، عباس، (۱۳۸۲)، تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران، اختران.
- ۱۸- نقیب زاده، احمد، (۱۳۶۸)، «عملکرد و نقش احزاب سیاسی در جوامع امروزی» مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۳۰، تهران.
- ۱۹- همشهری (روزنامه)، (۱۳۷۶)، از اجتماع تا جامعه، تهران.